

پیدائش



بہارِ پروف

سلسله مباحث بهائیت

پیدایش

نویسنده: امیر مهدی امینی

ناشر: انتشارات گوی

لیتوگرافی: باختر

نظارت چاپ: مهفام گرافیک

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

زمستان ۸۶

قیمت: ۶۵۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۱۵۴-۴-۳

نمایه:

مقدمه.....۶

شیخیه.....۸

میرزا علی محمد (ملقب به باب).....۱۰

بایه.....۱۱

چهره‌ی مرموز.....۱۴

فراگیری فتنه.....۱۶

توبه نامه، ننگ جاودانه.....۱۸

فرجام شوم.....۲۰

میرزا حسین علی نوری مازندرانی (ملقب به بهاء

الله).....۲۱

امانت دولت روس.....۲۳

آغاز اختلاف.....۲۵

جنگ فرقه ای ، آغاز افشاگری.....۲۸

فرجام کار میرزا حسین علی.....۳۰

عباس افندی (ملقب به عبدالبهاء).....۳۱

بیگانه پرست.....۳۴

شوقی افندی.....۳۸

انشعاب در بهائیت.....۴۱

خاتمه.....۴۴



پیشینه‌ی عقیده به ظهور منجی، به دوران‌های بسیار دور باز می‌گردد. از همان نخستین روزهای تاریخ پیامبران، بشارت به فراگیر شدن توحید و دادگری در سرتاسر گیتی و نجات آدمیان از ستم و بی‌داد و برقراری حکومت جهانی به دست پارسای پارسایان و سرآمد خردمندان، از موارد بسیار مهمی بود که در دستور کار تمامی پیامبران قرارداشت. دشمنی با این ایده و عقیده هم دورانی به درازای همین «**آرمان مقدس مهدویت**» دارد. رسول گرامی اسلام، در دوران حیات خویش، به روشنی آن وجود مقدسی را که «**تشکیل حکومت واحد جهانی**» و «**نابودی ستم و سیاهی**» و «**پر شدن زمین از عدل و دادگری**» به دست باکفایت او به انجام می‌رسد، معرفی فرمود. در آن معرفی، آن حضرت تأکید فرمود که حضرت مهدی و موعود ملل و منجی مردمان، همان امام دوازدهم شیعیان و فرزند یازدهم حضرت علی و فرزند نهم حضرت حسین علیهما السلام است. در پی این معرفی، آن دشمنی دیرینه، به گونه‌ی بارزتری



رخ نمود. به خاطر اختصار این نوشتار، از بررسی ریشه و پیشینه‌ی این دشمنی، چشم می‌پوشیم و فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که از حدود ۱۶۰ سال پیش، مبارزه با عقیده به مهدویت و قائمیت حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام، به عنوان قائم موعود، در گروهی گمراه به نام «**بهائیان**» جلوه‌گر شده‌است. اینک به بررسی پیدایش این گروه می‌پردازیم.



در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری، در پی ادعاهای آشکار و نهان شخصی به نام « شیخ احمد»، مبنی بر ارتباط با امام زمان علیه السلام، فرقه‌ای پدید آمد که بعدها به نام خود او، « شیخیه » نامیده شد. پس از شیخ احمد، جانشین او سید کاظم رشتی، به آن ادعای شیخ احمد آب و رنگ بیشتری داد و گروه شیخیه هم عنوان جدی تری به خود گرفت و گروهی از شیعیان را به گرد خود فراهم آورد. علت اصلی روی آوردن عده‌ای از مردم به این فرقه‌ی جدید، ناامیدی از شرایط ناهنجار جامعه در پی شکست ایران در جنگ‌های بدفرجام ایران و روس بود. یادکردن از امام زمان - که عامل بسیار موثری در ایجاد روحیه‌ی امید و آرزو در مردم بود - و بهره‌گیری شیخ احمد و سید کاظم از این حربه، موجب آن گشت تا عده‌ای ساده لوح و زودباور، ادعاهای آن دو را مبنی بر ارتباط با امام زمان علیه السلام، بپذیرند و به این وسیله بازار شیخی‌گری گرم شد .

هر چند شیخیه خود را شیعه می‌دانستند و می‌دانند و به خاتمیت رسول گرامی اسلام



صلی الله علیه و آله و قائمیت حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام، اعتقاد کامل و راسخ داشتند و دارند؛^۱ اما ندانسته و ناخواسته باعث پدید آمدن فرقه‌ی بایبه شدند که منشأ فتنه‌ی بزرگی در ایران شد.

۱ - شرح الزیارة و جوامع الکلم از شیخ احمد احسائی و مجموعه الرسائل از سید کاظم رشتی.

میرزا علی محمد معروف به «باب» در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد و در همان کودکی، پدرش میرزا رضا بزاز را از دست داد و مادرش فاطمه بیگم به سرپرستی دایی اش، او را بزرگ کرد و در پنج سالگی به مکتب خانه فرستاد. وی مقدمات دروس را نزد معلم مکتب خانه - که شیخی مسلک بود - فراگرفت. آن گونه که خود معترف است، در مکتب خانه کتک می خورده و بعدها که آیاتی نازل می کند! از معلمش می خواهد که بیش از پنج ضربه چوب به او نزند و نیز اگر می خواهد بزند، بر گوشتش نزند!^۲

مدتی هم در بوشهر به تجارت سپری کرد و در همان بوشهر در هوای گرم تابستان به ریاضت پرداخت. به این ترتیب که از بام تا شام بر بالای بام رو به روی خورشید می ایستاد و به آن می نگریست؛ به گونه ای که مردمان او را آفتاب پرست می پنداشتند. ^۳ در اوآن جوانی هم مدتی کوتاه، در کربلا اقامت گزید و در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی در آمد.^۴

۲- بیان عربی نوشته‌ی باب صفحه ۲۵.

۳- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۶۶.

۴- اسرار الآثار نوشته‌ی فاضل مازندارانی. جلد ۱ صفحه ۳۵.

پس از فوت سید کاظم، از آن جا که او به جانشینی شخص معینی به عنوان «رکن رابع ایمان» یا همان رابط میان امام زمان و مردم، تصریح نکرده بود، میان شیخیان اختلاف برخاست. هر چند بیشتر آنان از حاج محمد کریم خان کرمانی تبعیت کردند، اما گروهی از شیخیان جوان در پی یافتن جانشین سید، به تکاپو افتادند و یکی از آنان به نام ملاحسین بشروی، به سبب آشنایی پیشین با میرزا علی محمد شیرازی، به شیراز آمد و با او ملاقات کرد و به دنبال ادعای میرزا علی محمد به عنوان رکن رابع ایمان یا باب امام زمان علیه السلام، به او گروید. میرزا علی محمد در اثبات ادعایش تفسیری را که بر سوره‌ی یوسف نگاشته بود، به ملاحسین عرضه کرد. در این کتاب میرزا علی محمد آشکارا اظهار کرد که این کتاب را از جانب «محمد بن الحسن العسکری علیه السلام» نوشته است و به این ترتیب ادعای «بایبیت امام زمان علیه السلام» را علنی ساخت.^۵ پس از ملاحسین هفده نفر دیگر به

۵- گفتنی است که تمامی استنادات این نوشتار مبتنی بر کتاب های معتبر بهایی است. ریحیق مختوم جلد یکم ص ۲۲ یا ۳۴. این کتاب یکی از نوشته های مبلغ و نویسنده‌ی معروف بهایی به نام عبدالحمید اشراق خاوری است که با تأیید و دستور مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری [= بهایی] چاپ و نشر شده است. و نیز: اسرار الآثار جلد دوم ذیل کلمه باب.

او ایمان آوردند و او را به عنوان باب امام غائب پذیرفتند. این هفده نفر به اضافه‌ی ملاحسین که از این پس او را «باب‌الباب» یعنی باب علی محمد گفتند، حروف حی (= ۱۸)^۶ نامیده شدند که با خود باب نوزده نفر می‌شوند و تقدس عدد ۱۹ در نزد بابیان و بهائیان از همین جاست.

به هر روی پس از این ادعا، حروف حی در اطراف و اکناف ایران پراکنده شدند تا نخست شیخیان و در پی آن دیگران را به این امر فراخوانند که باب امام زمان آمده‌است و به زودی خود آن حضرت نیز آشکار می‌شود. در همان ایام و اوان، یکی از پیروان باب به نام ملاصادق خراسانی، در اذان نماز جمعه در شیراز این عبارت را افزود:

... أشهد أن علياً قبل نبيل باب بقیة الله.

شهادت می‌دهم که علی قبل نبیل (= علی محمد)، باب بقیة الله است. در پی این بدعت، در شیراز غوغا برخاست و چون آشکار شد که عامل اصلی

۶- باب به تقلید از سید کاظم رشتی، در سخنان خویش از حروف ابجد فراوان بهره می‌جست تا بدین گونه آن‌ها را رمزآلود جلوه دهد. طبق حروف ابجد کلمه‌ی «حی» برابر با عدد ۱۸ است.

این امر خود باب است، او را فراخوانند و در مجلسی که تشکیل شد، در پی خوردن یک سیلی، باب از ادعای خویش دست کشید و در مسجد حضور یافت و در مقابل مردم چنین گفت:

... لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی

که مرا باب امام بداند ... لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمومنین و

سایر ائمه‌ی اطهار بداند.^۷

اما در نهان هم‌چنان با پیروان خویش در ارتباط بود تا آن که در شیراز وبا آمد و

شیرازه‌ی امور از هم گسیخت و باب از فرصت استفاده کرد و به اصفهان گریخت.

۷- تلخیص تاریخ نبیل زندی صفحات ۱۳۷ تا ۱۴۱.

منوچهرخان معتمد الدوله‌ی گرجی، حاکم ارمنی نسب و ناپیدا مذهب اصفهان که شخصیتی مرموز است، در پی فرار باب از شیراز به اصفهان، امام جمعه‌ی اصفهان را وامی‌دارد تا برادرش را به استقبال باب بفرستد و آشکارا و بی‌دریغ از باب حمایت می‌کند و حتی به خاطر شکایت مردم از این حمایت‌های پرسش‌برانگیز، آن‌گاه که از پای‌تخت دستور می‌رسد تا باب را تحت الحفظ به مقرّ حکومت مرکزی اعزام کند، بر خلاف دستور شاه، او را در قصر خورشید پنهان می‌کند و دختری زیباروی را هم به عقدش در می‌آورد و به او وعده می‌دهد تا تمامی ثروت خود را - که بالغ بر چهل میلیون فرانک می‌شده - در اختیار باب قرار دهد و نیز او را دل‌خوش می‌کند که میرزا آقاسی وزیر محمدشاه را از صدارت عزل می‌کند و شاه را هم وامی‌دارد تا پیرو او شود و خواهر شاه را هم به عقدش در می‌آورد و حتی شاهان جهان را هم مطیع و فرمان‌بردار او می‌کند و اگر هم شاه ایران زیر بار نرود، سپاهی می‌آراید و با شاه می‌جنگد. معتمدالدوله باب را امیدوار

می‌کند که قادر است تا دو سال با سپاهیان شاه بجنگد.^۸
باب در آن ایام روزگار خوشی را می‌گذرانید اما از بخت بد باب، حاکم اصفهان مرد و ماجرای اقامت پنهانی باب در عمارت خورشید، برملا شد و جانشین او به ناچار باب را به تهران فرستاد. در میانه‌ی راه دستور آمد که او را به ماکو ببرند و در قلعه آن‌جا محبوس کنند.

۸- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۱۹۰ و ۲۰۰ و نیز: قرن بدیع نوشته شوقی افندی جلد یکم صفحه ۱۱۰ و ۱۱۴ و نیز: تاریخ ظهور الحق نوشته‌ی فاضل مازندرانی صفحه ۹۳ و ۱۰۵ از بخش سوم.

در همان ایام، عده‌ای از بابیان به سرکردگی زنی به نام زرین تاج (طاهره، قره‌العین)، ملا محمدتقی قزوینی، عالم بزرگ آن دوران را به خاطر مخالفت با شیخیان و بابیان، به قتل می‌رسانند و به این ترتیب نخستین فتنه‌ی خونین را در باییت پی می‌ریزند. در ضمن گفتنی است که این عالم بزرگ عمومی زرین تاج بود.^۹

سید باب در سال ۱۲۶۰ هجری قمری ادعای باییت کرده بود و این ادعا تا سال ۱۲۶۴ هم‌چنان ادامه داشت.^{۱۰} در همین سال، گروهی از بابیان در دشت خوش آب و هوایی نزدیک شاهرود به نام «بدشت» گردآمدند تا تکلیف خود را روشن سازند. کارگردان اصلی و میزبان این گردهم‌آیی، یکی از بابیان جوان به نام میرزااحسین علی نوری مازندرانی بود. دیگر سران این جمع، همان زرین تاج و محمدعلی بارفروشی بودند. آنان پس از مدتی گفت‌وگو، به این نتیجه رسیدند که دوران اسلام به سر آمده‌است و

۹- صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ کشف الغطاء و صفحه ۳۲۴ و ۳۸۹ بخش سوم تاریخ ظهور الحق و صفحه ۱۲۰ الکواکب الدرّیة جلد یکم. این کتاب را شخصی به نام عبدالحسین آیتی ملقب به آواره- از مبلغان و نویسندگان نامی بهایی- به دستور عباس افندی نوشته است. البته او بعدها از بهائیت برگشت و علیه آنان کتاب کشف الحیل را نوشت.
۱۰- رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۵۸۱ تا ۵۸۵.

باید نسخ آیین اسلام را اعلان کنند. به علاوه در همان جا «قره‌العین» را «طاهره» حسین علی را «بهاءالله» و محمدعلی را «قدوس» لقب دادند و ماجراهای ننگین دیگری را پدیدآوردند که موجب بدنامی آنان گردید به گونه‌ای که ملاحسین بشرویی، همان نخستین مؤمن به باب، پس از شنیدن داستان بدشت، گفت: اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می‌کردم.^{۱۱}

در همان ایامی که ماجرای بدشت به وقوع پیوست، باب دعوی تازه‌ای ساز کرد و مدعی شد که:

... إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتُمْ بَطُّهُورِهِ تُوَعَدُونَ

من همان قائم حقی هستم که شما به ظهورش وعده داده شده‌اید.^{۱۲}

البته چندی بعد باب پا را فراتر نهاد و دعوی نبوت کرد و دین تازه و کتاب تازه‌ای به نام «بیان» آورد^{۱۳} و در اواخر عمر در «لوح هیکل الدین» پرده را بالاتر زد و دعوی خدایی کرد!^{۱۴}

۱۱- تاریخ ظهور الحق صفحه ۱۱۰

۱۲- پاورقی تاریخ ظهور الحق صفحه ۱۷۳. و جزء هفتم مانده آسمانی نوشته اشراق خاوری صفحه ۲۳۱ و ۲۳۲.

۱۳- بیان عربی و بیان فارسی نام دو کتاب تشریحی باب است.

۱۴- لوح هیکل الدین: إِنَّ عَلِيًّا قَبْلَ نَبِيِّ ذَاتِ اللَّهِ وَ كَيِّنُوْتِيْتِه.

توبه‌نامه، ننگ جاودانه

در همین حال و همین ایام، حادثه‌ی شگفت‌انگیز دیگری نیز رخ داد. ماجرا چنان بود که پس از سروصدای دشت بدشت، در زمان ولایت عهدی ناصر الدین میرزا، باب از چهریق به تبریز احضار شد و در پاسخ به پرسش‌های گوناگون علمی، فروماند و سپس با انتقال وی به خانه‌ی شیخ‌الاسلام تبریز و خوردن ۱۱ ضربه چوب به پاهایش، از هرآنچه که ادعا کرده‌بود، توبه‌کرد. درحاشیه‌ی توبه‌نامه‌ی باب تصریح‌شد که علت عدم صدور حکم اعدام آن‌است که او را دیوانه تشخیص داده‌اند؛^{۱۵} اما چندی بعد به دستور و اصرار امیرکبیر، به‌خاطر جنگ‌های داخلی که به تحریک باب و توسط پیروانش درگرفته‌بود، برای نابودی ماده‌ی فساد، محاکمه و در شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری تیرباران شد.^{۱۶}

داستان توبه کردن باب از آن ماجراهای بسیار مهم است که بهائیان تلاش

۱۵- کشف الغطاء عن حیل الأعداء نوشته میرزا ابوالفضل گلپایگانی صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴ و الکواکب الدرية صفحه ۲۴۱. عنبر جنون در این مدرک آمده است.
۱۶- قرن بدیع جلد یکم صفحه ۲۵۶. نوشته شوقی افندی.

بسیار می‌کنند تا به‌هرصورت که بشود، منکر آن شوند و آن‌را دروغ جلوه‌دهند؛ اما خوش‌بختانه یا شوربختانه، گزارش مجلس و متن توبه‌ی باب در کتاب «کشف الغطاء عن حیل الأعداء» که به‌دستور عبدالبهاء و توسط بزرگترین مبلغ بهایی به‌نام «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» نوشته و پس از مرگ وی باز به‌فرمان عبدالبهاء به‌وسیله‌ی دائی‌زاده‌ی همو و چندتن دیگر از بزرگان بهایی، تکمیل‌شده، آمده‌است و این توبه‌ننگی است که با هیچ نیرنگی پاک نمی‌شود.

هنگامی که باب اعدام می‌شود، قنصل روسیه تزاری در تبریز، بر سر جنازه‌ی او حاضر می‌شود و در آن‌جا اشک تمساح می‌ریزد و فردای آن روز با نقاشی چیره‌دست می‌آید و از جنازه‌ی باب تصویربرداری می‌کند.^{۱۷}

حاج احمد میلانی بابی که می‌گویند جسد باب را در کارخانه‌ی حریربافیش پنهان می‌کند، از افرادی است که تحت حمایت دولت روسیه تزاری به‌سر می‌برده‌است. این‌ها، از نظر مسلمانان آن‌زمان، نشانه‌های آشکار دست‌داشتن دولت روسیه‌ی تزاری در این فتنه‌ی ملی بوده‌است.

۱۷ - الکوکب الدرّیه جلد یکم صفحه ۲۳۳ و ۲۴۸ و ۲۴۹.

پس از مرگ باب ، بنابه وصیت او، جوانکی هجده ساله به‌نام میرزایحیی معروف به صبح ازل، جانشین او شد. این جوانک ناپخته و کم‌تجربه و ترسو، از عهده‌ی اداره‌ی امور بایبان برنیامد و عملاً زمام امر بایبان، به دست برادر بزرگ‌ترش میرزا حسین علی نوری افتاد. همان کسی که در ماجرای بدشت از کارگردانان اصلی داستان بود.

میرزا حسین علی در دومین روز محرم سال ۱۲۳۳ ه.ق در تهران به دنیا آمد. پدرش میرزا عباس نوری از منشیان زمان محمدشاه قاجار بود. میرزا عباس در تعلیم و تربیت فرزندان بسیار می‌کوشید و برای این منظور از میان دوستانش، برای آنان آموزگاران سرخانه می‌آورد!

میرزا حسین علی در سنین کودکی در نزد پدر و بستگان و معلمین خصوصی، به فراگرفتن علوم و فنون مقدماتی پرداخت و به این سبب از رفتن به مدرسه بی‌نیاز بود؛ با این همه او نیز مانند میرزا علی محمد شیرازی (باب) داعیه‌ی امیت داشت و



خود را درس ناخوانده می‌دانست.^{۱۸}

بعد از درگذشت باب، امیرکبیر، آن رادمرد ملی و هوشیار، که به خطر بابت و نقش میرزا حسین علی در قضایای باب، پی برده بود، اعلان داشت که میرزا حسین علی مبلغ ۵ کرور تومان (یعنی ۲۵ میلیون ریال و معادل نیم برابر غرامت جنگهای ایران و روس) به خزانه‌ی کشور ایران خسارت وارد کرده است.^{۱۹} به همین علت او را به عراق - که مستعمره دولت عثمانی بود - تبعید کرد. پس از برکناری امیرکبیر از صدارت، میرزا حسین علی به ایران بازگشت و بلافاصله طرح ترور ناصرالدین شاه به دست بابیان ریخته شد که به فرجام نرسید و به همین خاطر دست‌اندرکاران این ترور، از جمله میرزا حسین علی دستگیر شدند. عاملین ترور همگی کشته شدند.

۱۸- اسرارالآثار جلد یکم صفحه ۱۹۱

۱۹- قرن بدیع جلد یکم صفحه ۳۱۵ و جلد دوم صفحه ۳۲



امانت دولت روس

بسی روشن‌تر از ماجراهای پرسش‌برانگیز حمایت‌های دولت روسیه‌ی تزاری از باب، حمایت‌های بسیار آشکارتر همین دولت، از بهاء‌الله است که مهم‌ترین نمود و نمایی آن در ماجرای ترور ناصرالدین شاه است که بهاء‌الله به سفارت روسیه پناهنده می‌شود و در پی دستور شاه برای دستگیری بهاء‌الله، سفیر روسیه او را «**امانت دولت روسیه**» می‌نامد و به صدراعظم پیغام می‌فرستد که هیچ‌بلائی نباید بر سر بهاء‌الله بیاید و حتی او را تهدید می‌کند که اگر حادثه‌ای رخ دهد، شخص صدراعظم مسئول خواهد بود!^{۲۰}

بر اثر همین حمایت‌ها، دولت ایران به ناچار به تبعید بهاء‌الله رضایت می‌دهد و باز هم جالب است که هنگام اخراج بهاء‌الله از ایران، از سفارت روس کسانی برای بدرقه‌ی این «**ودیع‌ی گران بها**» می‌آیند و جالب‌تر از همه آن که جناب بهاء‌الله سالیانی بعد، به افتخار امپراتور روس نیکلایویچ الکساندر دوم، لوحی نازل! می‌کند و

۲۰- قرن بدیع جلد یکم صفحه ۳۱۸ و ۳۱۹ و قرن بدیع جلد دوم صفحه ۳۳ و ۳۴ و تلخیص تاریخ نیل صفحه ۶۴۷ و ۶۴۸



به خاطر کمک‌های بی‌دریغ سفیر روسیه در ایران، مقامی را برای امپراطور روسیه نزد خداوند قائل می‌شود که جز خود خدا به آن مقام علم و احاطه ندارد.^{۲۱} جالب آن است که در برهه‌ای هم، دولت بریتانیای کبیر به سراغ بهاءالله آمد و از او تفقد و دل‌جویی کرد و به نوشته شوقی افندی:

«... قنصل انگلیس در بغداد، ژنرال کلنل سرآرنولد باروز کیمبال،... قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه‌ی خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشرف حضوری متعهد گردید که هر آن‌گاه حضرت بهاءالله مایل به مکاتبه با ملکه‌ی ویکتوریا باشند، در ارسال اوراق به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم کند که محل استقرار هیکل اقدس به هندوستان! یا هر نقطه‌ی دیگر که مورد نظر مبارک باشد، تبدیل یابد.»^{۲۲}

۲۱- قرن بدیع جلد دوم صفحه ۸۶ و ۸۷

۲۲- قرن بدیع جلد دوم صفحه ۱۳۴



آغاز اختلاف

بهرحال، در همان گیرودارِ ماجرای ترور نافرجام شاه، میرزایحیی هم با لباس مبدل به عراق رفت و به این ترتیب پیروان باب در عراق گردآمدند. رفتار آنان در عتبات بسیار ناهنجار بود: دزدیدن کفش و لباس و ظروف زوار امام حسین، قتل مخالفان و غارت اموال مردم و جشن و پای‌کوبی در ایام عاشورای حسینی، از آن جمله بود.^{۲۳} چنان‌که پیشتر هم اشاره شد، بر اثر بی‌تجربگی و ناپختگی میرزایحیی، ریاست بابیان عملاً با میرزااحسین‌علی بود. دیگر سران بابیه که از این امر ناخرسند بودند، میرزایحیی را هشیار کردند و میانه‌ی دو برادر به هم خورد و میرزااحسین‌علی به مدت دو سال با لباس مبدل و با نام مستعار «**درویش محمد**» به کوه‌های سلیمانیه و به نزد دراویش نقشبندیه رفت و آن‌جا به آموختن عرفان و کیمیاگری پرداخت.

۲۳- قرن بدیع جلد دوم صفحه ۱۲۲ چاپ اول و دوم و قرن بدیع جلد یکم صفحه ۳۲۸



پس از آن با التماس و تقاضا از برادر خود، به مقام پیشین بازگشت.^{۲۴}
 رفتار زشت و آشوب‌گرانه‌ی بابیان سبب شد تا حکومت عثمانی ایشان را از
 عراق به اسلامبول تبعید نماید و این واقعه در سال ۱۲۸۰ هجری قمری اتفاق افتاد.
 به گفته‌ی بهاییان، در آغاز این سفر بود که میرزا حسین علی داعیه‌ی خویش را
 ابراز کرد و مدعی مقام « مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ » شد. جریان از این قرار بود که باب در
 نوشته‌های خود به ظهور موعودی موسوم به « مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ » بشارت داده بود که
 به گفته خودش در حدود ۱۵۱۱ سال بعد ظاهر می‌شود.^{۲۵} ولی بعد از مرگ سید باب
 به غیر از میرزا حسین علی، بیست و پنج نفر از بابیه، سخن او را تأویل کردند و هر یک
 خود را موعود کتاب بیان خواندند.

۲۴- قرن بدیع جلد دوم صفحه ۱۱۲ چاپ اول و دوم. و کتاب ایقان نوشته بهاء الله صفحه ۹۵.
 ۲۵- بیان فارسی صفحه ۶۱ و ۷۱ و ۱۰۰



در بهار سال ۱۲۸۰ میرزا در بغداد زمزمه‌ی پیامبری آغاز کرد و چون به اسلامبول
 رسید سروصدای نبوتش برخاست. به فاصله چهارماه، کاروان بابیان از پایتخت عثمانیان
 به سوی ادرنه اعزام شد و در آنجا بود که چند دستگی میانشان رخ داد:
 * گروهی از بزرگان بابیه، که صبح ازل را وصی باب می دانستند، ازلی نام گرفتند
 * و جمعی که میرزا حسین علی را پذیرفته بودند، بهایی نامیده شدند.

جنگ فرقه‌ای، آغاز افشاگری

این اختلافات آسیب شدیدی به بابی‌گری وارد آورد که در این میان جدایی بهاء و ازل از همه موثرتر بود. صبح ازل مدعی بود که من براساس آثار باب جانشین او هستم و برادرم می‌خواهد جای مرا بگیرد؛ اما از آن سو، میرزا حسین علی می‌گفت که وصیت باب ساختگی است و میرزا یحیی کاره‌ای نیست.

در پی این جدایی، میان بهاء و ازل و سایر مریدان، اهانت و ناسزا و کشتار رواج یافت؛ به گونه‌ای که میرزا یحیی از بهاء و بهائیان به دریافت القاب خر و گاونر مفتخر گردید و میرزا حسین علی، حرام‌زادگی برادرش را اعلام داشت^{۲۶} و افزون بر این، مدعی شد که صبح ازل مردی شکم‌باره و شراب‌خواره و زن‌باره و ... است:

... مسلم است که لا زال به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء ناس مشغول

بوده و اعمالی که والله خجالت می‌کشم از ذکرش، مرتکب^{۲۷}.

۲۶- جزء یکم مانده آسمانی صفحه ۴۰ - پاورقی صفحه ۲۰

۲۷- کتاب بدیع صفحه ۳۱۲ . جرمی که از تجاوز به ناموس مردم بدتر است و میرزا حسین علی از گفتنش خجالت می‌کشد، به

از دیگر سو، ازلیان نیز بی‌کار ننشستند و خواهر جناب بهاءالله که پیرو برادر دیگر بود، افشاگرد که بهاءالله، همسر باب که سهل است، دختر خودش را هم در ایام ریاست ازل به‌وی تقدیم کرده بود^{۲۸} و جناب ایشان را نشاید که پیش از درمان رعه‌ی دست و بافتق! خود به علاج دردهای بشریت پردازند...^{۲۹}
به این ترتیب بسیاری از اسراری که میان بایبان بود، برملا شد.

تصریح کتاب اقدس، لواط است.

۲۸- تنبیه النائمین صفحه ۱۹ و ۶۵

۲۹- تنبیه النائمین صفحه ۱۹ و ۶۵

در این شرایط بود کہ دولت عثمانی آنان را از ہم جدا کرد. ازلیان را بہ ماگوستیا، در خاک قبرس و بہاییان را (بہ سرکردگی میرزا حسین علی) بہ قلعه‌ی عکا، در خاک فلسطین فرستاد. صبح ازل تا پایان عمر در قبرس بود و بعد از درگذشت وی میرزا ہادی دولت‌آبادی و برادرش جنبہ‌ی ریاست ازلیہ را داشتند. میرزا حسین علی ہم در سال ۱۳۰۹ ہجری قمری در عکا از دنیا رفت.

میرزا حسین علی دعاوی گوناگونی داشت: افزون بر مقام «من یظہرہ اللہی» و پیامبری، گاهی خود را نملہ‌ی فانیہ [= مورچہ‌ی مردنی] ^{۳۰} می‌شمرد و گاهی ہم پا از اریکہ‌ی الوہیت فراتر می‌نہاد و خویشتن را خدای خدایان، می‌پنداشت ^{۳۱} و این ہمہ در حالی بود کہ با صراحت تمام حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ را فرجام پیامبران و رسولان می‌دانست. ^{۳۲}

۳۰- آثار قلم اعلی جلد ۴ صفحہ ۳۶۴
 ۳۱- مکاتیب عبدالہیاء جلد ۲ صفحہ ۲۵۵
 ۳۲- اشراقات صفحہ ۲۹۳.

او فرزند زن نخست میرزا حسین علی، موسوم بہ نوابہ است. عباس افندی بعدہا القاب سرکار آقا و ابن الہیاء گرفت. بہاء اللہ از زن دیگرش، مہدعلیا، سہ فرزند داشت کہ محمدعلی افندی یکی از آنها بود.

بنابر لوح عہدی [= وصیت نامہ‌ی بہاء اللہ] قرار بود بعد از درگذشت بہاء، ابتدا عباس و بعد محمدعلی زمامدار اہل بہاء شوند؛ اما بعد از مرگ پدر، میان فرزندان جدایی افتاد و بر یکدیگر شوریدند و همان ماجرابی کہ میان یحیی صبح ازل و بہاء اللہ رخ دادہ بود، میان فرزندان بہاء اللہ اتفاق افتاد بہ گونه‌ای کہ عباس افندی برادر و پیروان او را «ناقص اکبر» [= پیمان شکن بزرگ] نامید و خویشتن و پیروانش را «ثابتین» [= استواران بر امر مبارک] پنداشت. از آن سو ہم محمدعلی، عباس افندی را بہ القابی چون: «رئیس المشرکین» و «ابلیس» مفتخر ساخت. ^{۳۳} در پی این توهینات و



تعارفات خانوادگی، عباس افندی برادر و مریدانش را با القاب پشه و سوسک و کرم خاکی و خفاش و جغد و کلاغ و روباه و گرگ و... باقی درندگان مفتخر ساخت و خویشتن را بلبل و طاووس نامید.^{۳۴}

میرزا محمدعلی هم کم نیورد و جناب ابن البهاء را گوساله و الاغ دویا! خوانده، خود را غضنفرالله (شیر خدا) لقب داد^{۳۵} و سرانجام این سخنان زشت و ناپسند بدانجا انجامید که عباس افندی اعلام داشت که ناقضین بسیاری از الواح و آثار بهاء را سرقت! کرده و در آنها دست برده اند و از همه بدتر آن که صورت نماز نه رکعتی بهائیت را به همراه احکام متمم کتاب اقدس دزدیده و آئین نازنین را ناقص کرده اند^{۳۶} و هنوز این عبادت عظمی مفقود می باشد^{۳۷} و این جاست که انسان از پیش بینی نادرست و فرجام اندیشی برخلاف جناب بهاء به شگفت می آید؛ به ویژه اگر این کلام را نیز از سر کار آقا دیده باشد که:

۳۴- مکاتیب جلد یکم صفحه ۴۴۲ و ۴۴۳ و نیز مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۳۴ و الواح وصایا چاپ مصر صفحه ۹ و توقعات مبارکه جلد یکم صفحه ۱۳۲
 ۳۷- معلوم می شود که میرزا حسین علی در تمام عمر حتی یک بار هم این نماز را نخوانده بود تا عباس و دیگر مریدان فراگیرند و محتاج ورق پاره های محمدعلی نشوند.



... انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده، چگونه امید تربیت اهل آفاق نماییم و آیا در این قضیه ذره ای شبهه و تردید است؟ لا والله!^{۳۸}

۳۸- مکاتبات جلد دوم صفحه ۱۸۲

عباس افندی از پدر زیرک‌تر بود و خود را عبدالبهاء [= بنده‌ی بهاء] و رقیق البهء [= بهاء الله رقیق شده!] خواند تا از وی برهانی نخواهند. وی برخلاف پدر، پای بند یک ولی نعمت و حکومت نبود و متناسب با موقعیت، در آستان هر دولتی ابراز چاکری می‌کرد: او نخست به پیروی از پدر، در پرتو عنایات امپراطور روسیه، اهداف شوم بهائیت را دنبال می‌کرد و نزد مقامات روس و امپراطور، از چنان منزلتی برخوردار بود که پیروانش توانستند در عشق‌آباد روسیه به تشویق و مساعدت و مدد آن دولت علیه، نخستین معبد بهائیان [= مشرق الأذکار] را بناکنند.^{۳۹} این چاکری و خاکساری در برابر امپراطور روسیه تا بدانجاست که ابوالفضل گلیایگانی پنجمین شخصیت بهائیت از جانب وی به بهائیان چنین دستور می‌دهد:

... جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند؛ زیرا که

۳۹- بنا به نوشته‌ی الکواکب الدرّیة جلد دوم ص ۹۵ این مکان بعدها توسط کمونیست‌ها به موزه تبدیل شد. ص ۱۲۵ قرن بدیع جلد سوم.

در الواح منبیه که در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال رفته، می‌فرمایند آن چه را که ترجمه و خلاصه‌ی آن این است:
... باید این طایفه‌ی مظلومه ابداً [= پیوسته] این حمایت و عدالت دولت بهیبه روسیه را از نظر محو نمایند و پیوسته تأیید و تسدید حضرت امپراطور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند.^{۴۰}

در همان حال، برای ردگم کردن و جلب توجه دولت عثمانی، با دل سوخته‌ای آن دولت را مورد دعای خویش قرار می‌دهد.^{۴۱}

وقتی عثمانی‌ها دریافتند که وی به نفع دولت انگلیس جاسوسی می‌کند، قصد اعدامش را کردند، لکن دولت انگلیس از وی حمایت کرد^{۴۲} و حتی پس از تصرف فلسطین توسط انگلیس، از جانب آن دولت به دریافت نشان عالی knighthood مفتخر گردید و sir نامیده شد^{۴۳} و در باره‌ی پادشاه انگلستان چنین دعا کرد:

۴۰- مصابیح هدایت نوشته عزیز الله سلیمانی جلد دوم ص ۲۸۲ چاپ لجنه نشر آثار امری

۴۱- مکاتیب جلد دوم ص ۳۱۲

۴۲- قرن بدیع جلد سوم ص ۲۹۷

... بار الها سرایرده می عدالت در این سرزمین [= فلسطین] برپا شده است و من تو را شکرو سپاس می گویم ... پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایه ی بلندپایه ی او را بر این اقلیم جلیل پایدار ساز.^{۴۴}

همچنین دولت استعمارگر فرانسه هم که به اهمیت بهائیت در ایجاد تفرقه و حفظ سیادت بیگانگان، پی برده بود، از عباس آقا خواست تا نظر عنایتی به مستعمرات آن کشور نظیر الجزایر اندازد.^{۴۵}

وی در آخر عمر به خرج مریدانش سفرهایی به اروپا و آمریکا کرد و در آنجا بسیاری مطالب تازه آموخت و با الهام از افکار نوی که در اروپا و آمریکا پدیدآمده بود، تعالیم دوازده گانه بهائیت را عرضه کرد.

عباس افندی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری درگذشت و در حیفا کنار قبر باب دفن گردید. گفتنی است که در تشییع جنازه اش، نمایندگان دولت انگلیس

۴۴- قرن بدیع جلد سوم ص ۲۹۹

۴۵- مکاتیب جلد سوم ص ۳۴۷ البته کسی که نشان knighthood می گیرد، Sir نامیده می شود.

۴۶- مانده ی آسمانی جزء نهم ص ۴۳ و ۴۴

حضور یافتند.^{۴۶}

او فرزند پسر نداشت و با نوشتن «الواح وصایا» برای رهبری بهائیان، سلسله ی «ولایت امرالله» را تاسیس کرد.

طبق مضامین الواح وصایا ولی امرها یکی بعد دیگری خواهند آمد و هر یک باید جانشین خود را تعیین کنند و ایشان رئیس دائمی مجلس بیت العدل^{۴۷} می باشند. براساس این نوشته، اولین ولی امر، نوه ی دختری عبدالبهاء، «شوقی افندی» است و بعداو فرزندان ذکور او، «بکراً بعد بکراً» یعنی نخستین فرزند ذکور دربی نخستین فرزند، ولی امر بهائیان خواهند بود.^{۴۸}

۴۶- قرن بدیع جلد سوم ص ۳۲۱ تا ۳۲۳

۴۷- مجلسی با شرکت ۹ نفر که به انتخاب سه درجه برگزیده می شوند و مسؤلیت قانون گذاری در بهائیت به عهده ی آن هاست.

۴۸- الواح وصایا چاپ مصر ص ۱۱ تا ۱۶ و نیز: نظر اجمالی به دیانت بهایی ص ۶۶ تا ۶۸

شوقی افندی

شوقی افندی پسر میرزا هادی افنان و نوهی دختری عباس افندی است. او در ایام حیات جدش در دانشگاه آمریکایی بیروت و آکسفورد لندن به مطالعه و تحصیل پرداخت. پس از مرگ عبدالبهاء، شوقی به یاری مادرش به ریاست رسید؛ اما گروهی او را نپذیرفتند و جدایی دیگری در بهائیت پدید آمد. برخی از مبلغین و بزرگان بهائیت همچون عبدالحسین آیتی (آواره) و فضل الله صبحی (کاتب عبدالبهاء) و میرزا حسن نیکو و عده‌ای دیگر، از بهائیت دست کشیدند و به دامان پاک اسلام برگشتند و چون شوقی آنان را به باد بدگویی گرفت، با نوشتن کتاب‌هایی چون: «کشف الحیل» و «خاطرات صبحی» و «فلسفه نیکو»، سوابق زشت و زنده‌ی شوقی را افشا کردند.

شوقی در ایام ریاست خود، به تقلید از اروپائیان، به بهائیت صورت تشکیلات حزبی داد و محافل منتخب ملی و محلی بوجود آورد و حتی در برخی کشورها آنها

را به عنوان محافل مذهبی یا شرکت‌های تجارتی! به ثبت رسانید.^{۴۹} به سبب همین تشکیلات اداری- حزبی است که بهائیت تا کنون، ماندگار شده است. شوقی در زمان ریاستش بنایی بی‌سابقه در بهائیت نهاد: او مقرر کرد که هر کس مخالف میل ولی امر، کاری انجام دهد، ابتدا از تشکیلات اخراج (طرد اداری) و سپس از جامعه بهائی بیرون می‌شود (طرد روحانی) این در حالی بود که عبدالبهاء پیش از او مدعی بود:

... چرا بگوئیم این موسوی است و او عیسوی است؛ این محمدی است او بودایی است؛ اینها دخلی به ما ندارد. خداوند همه را خلق کرده و تکلیف ماست که به کل مهربان باشیم، اما مسائل عقاید راجع به خداست و او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد، خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده است.^{۵۰}

در زمان حیات وی بود که حکومت صهیونیستی اسرائیل روی کار آمد و به سبب تلاش بهائیت در ایجاد چنین دولت بیگانه‌ای در قلب جامعه اسلامی،

۴۹- قرن بدیع جلد چهارم ص ۴۱ و ۴۲
۵۰- خطابات، ج ۲، ص ۲۸۴

این آیین در آنجا رسمیت یافت و املاک و اموالشان تحت حمایت واقع و از مالیات معاف گردید.^{۵۱}

شوقی در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در لندن از دنیا رفت و همانجا مدفون شد. نکته مهم اینکه برخلاف پیشگویی عباس افندی، شوقی عقیم بود و فرزندی نداشت و حتی جانشین هم معین نکرد و در نتیجه، بعد از مرگش کشمکش زیادی میان بهائیان بوجود آمد.

انشعاب در بهائیت

بهائیان، شش سال بعد از مرگ شوقی، کنفرانسی از روسای بهائی هر کشور، در لندن تشکیل دادند و در آن اجتماع، نه نفر اعضای مجلس بیت‌العدل موعود را انتخاب کردند و باب ولایت امر را که عبدالیهاء پیشگویی کرده بود، تا ابد مسدود اعلام کردند و پس از آن، بیت‌العدل را در حیفا برپا ساختند که تاکنون نیز دائراست و اعضای آن هر چندسال یکبار انتخاب می‌شوند و بر اهل بهاء حکومت می‌کنند.

دسته‌ی دیگر از پیروان شوقی، بیت‌العدل حیفا را با دلایل قوی بی اعتبار دانستند. از جمله دلایل این است که به نص الواح وصایا [= وصیت نامه‌ی عبدالیهاء] ولی‌ام‌الله باید رئیس دائمی و عضو ممتاز لاینزل بیت‌العدل باشد و بیت‌العدل بدون ولی‌امر، صلاحیت رهبری ندارد. سرکرده‌ی این گروه، «میسون ریمی» از افراد مهم و برگزیده توسط شوقی بود که این گروه هم به نام او



«ریمی» نامیده شدند.

در این هنگام جوانی از بهائیان خراسان به نام جمشید معانی ملقب به سماءالله در سرزمین اندونزی مدعی شد که موعود کتاب اقدس است. وی همان دستاویزهایی را که اهل بهاء برای اثبات عقاید خود دارند، برای خود فراهم کرد و اینک سمائیها و ریمیها در کشور های هند و پاکستان و ایران و اندونزی و امریکا پراکنده‌اند.

به این ترتیب دانستیم که در حدود ۱۶۰ سال پیش، جوانکی شیرازی به نام میرزا علی محمد، نخست مدعی می شود که باب و نائب امام زمان است و پس از چهار سال خود را قائم آل محمد می پندارد و در همان هنگام، با خوردن فقط یازده ضربه چوب، از ادعایش دست می کشد و توبه می کند ولی اندکی بعد دعوی پیامبری می کند و سپس خود را «ذات خداوند» می خواند و سرانجام به دستور امیر کبیر، به سبب جنگ و آشوبی که پیروانش به راه انداخته بودند، اعدام می شود. به دنبال فتنه ای که باب به پا می کند، فتنه ای دیگر برمی خیزد و شخصی به نام «میرزا حسین علی نوری مازندارانی» خود را موعود باب می پندارد و پیروانی به گرد خویش جمع می کند و گروه «بهائیان» را پدید می آورد. بهائیان، اگرچه در بیشتر کشورهای دنیا پراکنده شده و آیینشان را در همه جا برده و تبلیغ کرده اند و در بسیاری از کشورها هم کوشیده اند، حتی در قالب یک شرکت، خود را به ثبت

برسانند و به این وسیله خود را «رسمی و قانونی» قلمداد کنند؛ اما از آن جا که ایران را «مهد امر الله» می دانند، یکی از بزرگترین آرزوهایشان رسمیت یافتن در این کشور است. از آن سو، مردم ایران، از بهائیت و تشکیلات مرموز آن، به شدت متنفرند و این تنفر تاریخی و ریشه دار، دو دلیل اصلی دارد:

الف: عقیده به مهدویت که آرمان بزرگ جامعه شیعه و نیز مسلمانان و حتی بسیاری از مردم جهان است، با ادعای نابه جا و دروغین باب، مورد توهین و تحقیر قرار گرفت. به این صورت که شیعیان در انتظار ظهور موعودی جهانی اند که دنیای را که از ظلم و ستم آکنده است، از عدل و داد پر کند و یکی از بزرگترین خیانت های بابیه را آن می دانند که آن جوانک شیرازی با ادعایی دروغ، نخست خود را باب امام زمان نامید و گروهی از مسلمانان را به این وسیله با نام دوستی امام زمان، فریب داد و سپس خود را امام زمان پنداشت و سرانجام هم توبه کرد و از تمامی ادعاهایش دست شست. اما پیروان بی خبر و نا آگاه او، به نام دوستی حضرت مهدی و آماده کردن زمینه ی ظهور آن حضرت، سه جنگ بزرگ داخلی در ایران به



راه‌انداختند و به این ترتیب لطمه‌ای اساسی به ملت و مملکت وارد آوردند. ب: عقیده به خاتمیت رسول اکرم که با دعوی دروغین باب و بهاء مورد خدشه قرار گرفت و هرچند هم باب و هم بهاء‌الله در آثار خویش بر اصل خاتمیت پیامبر اکرم پای فشرده‌اند، اما در همان حال با نسخ دیانت جاودانه‌ی اسلام، موجبات خشم و نفرت مسلمانان را فراهم آورده‌اند.

به خاطر این دو مطلب و نیز سوابق سیاه و سوء سیاسی و اجتماعی، ملت ایران پیوسته سران و نیز تشکیلات بهایی را وابسته به بیگانگان می‌شناسد و از آن سو، افراد آگاه به نوشته‌های سران و مبلغان بهایی، نوشته‌های آنان را حتی در ادعاهایشان، پر از دروغ و تناقض گویی یافته‌اند که در نوشته‌های دیگر از همین مجموعه، به آن مباحث، پرداخته خواهد شد. البته باید این نکته را به عرض و اطلاع خوانندگان گرامی برسانیم که اکثریت بهائیان به خاطر دل بستگی به آیین خود، چشم و گوش از این حقائق تلخ برمی‌بندند و حاضر نیستند آگاهانه و با چشم باز، در باره‌ی سران و پیشوایانشان تحقیق و تتبع بیشتری به عمل آورند تا از تناقضات و خلاف گویی‌های پیامبران خویش آگاه شوند.



پایگاه اینترنتی بهایی پژوهی به نشانی:

www.bahairesearch.ir

با استناد به مدارک و منابع اصلی و اولیه‌ی بهائیان، عقاید و تاریخ پیدایش آنان را بررسی می‌کند و در اختیار هموطنان عزیز می‌گذارد تا با این دست‌نشانده‌ی قدیمی بیگانگان، آشنا شوند و خطر آنان را در ایجاد ناامنی فکری، برای مسلمانان، دفع و رفع کنند.